

عقدہ ی اودیپ و آیین شاہ کشی
تاملاتی در بارہ ی منظومہ های عاشقانہ ی ادبیات فارسی
از دکتر عباس احمدی

اشارہ

دوست نادیدہ و دانشمند جناب آقای علی محمد طباطبائی ، در مقاله های عالمانہ ی اخیرشان در سایت خبری گویا، نکته های بسیار جالبی راجع بہ عقدہ ی اودیپ و سیگموند فروید مطرح فرمودہ اند. از جملہ ایشان در ابتدای مقالہ ی اخیرشان گفته اند کہ « آن چہ در درجہ ی نخست باعث نوشتن این مقالہ شد نہ صرفا اعتراض بہ بوف کور یا ادعای فروید بر وجود عقدہ ی اودیپ در انسان، کہ بیشتر موضع گیری در برابر نوعی بیماری سازی دروغین توسط روشنفکران ما است. گویی باید کاری کرد تا داستان عقدہ ی اودیپ و تمنا برای زن لکاتہ درست از آب در بیابد» چون مقالات جذاب جناب آقای طباطبائی بہ نوعی پاسخ بہ مقالہ ی این بندہ در بارہ ی ارتباط رمان بوف کور و عقدہ ی اودیپ می باشد، می خواہم بار گناہانم را سنگین تر کنم و این بار راجع بہ ارتباط عقدہ ی اودیپ و شاہکارہای غنایی ادبیات فارسی مطالبی مطرح کنم و نشان بدهم کہ این رشتہ سردراز دارد و بہ بوف کور محدود نمی شود.

این مقالہ تاملاتی است در بارہ ی پنج منظومہ ی عاشقانہ ی ادبیات فارسی. این پنج منظومہ ی معروف عبارتند از: منظومہ ی ویس و رامین، سرودہ ی فخرالدین اسعد گرگانی، منظومہ ی زلیخا و یوسف، سرودہ ی نورالدین احمد جامی، منظومہ ی سودابہ و سیاوش، سرودہ ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، منظومہ ی شیرین و خسرو، و منظومہ ی لیلی و مجنون، سرودہ ی نظامی گنجوی. در این مقالہ می خواہیم نشان بدهیم کہ این داستان ہا از نظر اسطورہ شناسی از آیین «شاہ کشی» و از نظر روانشناسی از «عقدہ ی اودیپ» سرچشمہ گرفته اند.

در این پنج داستان ، چهار نکتہ ی اساسی وجود دارد: ۱- شوہر دار بودن زن. ۲- پادشاہ بودن

شوہر. ۳- باکرہ بودن زن شوہر دار. ۴- وصال یا ہجران

۱- نکتہ ی اول: شوہر دار بودن زن

در بیشتر داستان های عاشقانہ ی ادبیات فارسی، زن شوہر داری عاشق و دلخستہ ی پسر جوانی است. این عشق ممنوعہ پایہ و اساس و محور اصلی این گونه داستان ہاست. مثلا، در منظومہ ی ویس و رامین، ویس، زن موبد منیکان، پادشاہ ایران، عاشق پسر جوانی بہ نام رامین است. در منظومہ ی زلیخا و یوسف، زلیخا، زن پادشاہ مصر، عاشق پسر جوانی بہ نام یوسف است. در منظومہ ی سودابہ و سیاوش، سودابہ، زن کیکاووس، پادشاہ ایران، عاشق پسر جوانی بہ نام سیاوش است. در منظومہ ی شیرین و خسرو، شیرین، معشوقہ ی خسرو پرویز، پادشاہ ایران، عاشق مهندس جوانی بہ نام فرہاد است. در منظومہ ی لیلی و مجنون، لیلی، زن ابن السلام، امیر عرب، عاشق پسر جوانی بہ نام مجنون است. در این داستان ہا، اولین پیش شرط یک عشق آتشین آن است کہ زن حتما باید شوہر دار باشد. ما بندرت بہ موردی برمیخوریم کہ این رابطہ در آن معکوس شدہ باشد: یعنی مرد زن داری عاشق یک دختر جوان شدہ باشد. ہمیشہ زن شوہر داری عاشق پسر جوانی می شود.

۱- الف - مثلث عشقی

در این جا یک مثلث عشقی بہ چشم می خورد کہ ظاہرا از یک زن شوہر دار و یک پسر جوان و یک شوہر تشکیل شدہ است. اما باطنا، این مثلث بسیار شبیہ بہ مثلثی است کہ کہ سیگموند فروید، روانشناس پر آوازہ ی اطریشی، از آن بہ نام عقدہ ی اودیپ نام بردہ است در این مثلث، زن شوہر دار در حقیقت بہ عنوان مادر، و شوہر بہ عنوان پدر، و پسر جوان بہ عنوان پسر ایفای نقش می کنند. . عشق پسر جوان بہ زن شوہر دار و تاکید بر این نکتہ کہ زن حتما باید شوہر دار

باشد نسخه ی برون افکنی شده ی عقده ی اودیپ است که شاعر منظومه سرای ایرانی، آن را به صورت نسخه ی بهداشتی شده ی عشق پسر جوان به زن شوهر دار در آورده است. اما در حقیقت این زن شوهر دار همان مادر اوست که شاعر می خواهد با او جماع کند. می توان ادعا کرد که یکی از محورهای اصلی منظومه های عاشقانه ی ادبیات فارسی «زنان با محارم» و مخصوصا «جماع با مادر» می باشد.

۲ - نکته ی دوم: پادشاه بودن شوهر

در این مثلث عشقی، شوهر معمولا یا مقام پادشاهی را دارد و یا از طبقه ی اعیان و اشراف است. مثلا، موید منیکان، شوهر ویس، پادشاه ایران است. عزیز مصر، شوهر زلیخا، پادشاه مصر است. کیکاووس، شوهر سودابه، پادشاه ایران است. خسرو پرویز، شوهر شیرین، پادشاه ایران است. ابن السلام، شوهر لیلی، امیر عرب است. در این داستان ها دومین پیش شرط یک عشق آتشین آن است که شوهر طرف مربوطه حتما باید پادشاه باشد. ما بندرت به موردی بر می خوریم که این رابطه در آن معکوس شده باشد: یعنی شوهر معشوقه، گدا باشد. کمتر پیش آمده است که پسر جوانی عاشق زن گدا شود. علت این که در منظومه های عاشقانه ی فارسی همیشه پسر جوانی عاشق زن پادشاه می شود این است که این داستان ها ریشه در آیین های مادر سالارانه ی «شاه کشی» دارند و در آیین شاه کشی همان طور که خواهیم دید، پسر جوانی، شاه پیر را می کشد و با زن پادشاه عروسی می کند.

۲-الف - آیین شاه کشی

در دوره ی مادر سالاری، با آن که مردان فرمانروایی داشتند ولی مقام شاهی را از زنان می گرفتند. شاه از راه ازدواج با زن پادشاه به شاهی می رسید. هر ساله، یکی از جوانان کشور، شاه کشور را می کشت و با زن شاه همبستر می شد و به جای او بر تخت شاهی تکیه می زد. این رسم شاه کشی یکی از کهن ترین رسوم دوره ی مادر سالاری است و نه تنها در ایران بلکه در سایر نقاط جهان نیز رایج بوده است. برای کشتن شاه، جوانان زیادی از نقاط دور و نزدیک به پایتخت می آمدند. این جوانان آزمون های دشواری را می گذرانند تا بتوانند از این طریق، لیاقت خود را ثابت کنند. از میان این خواستگاران، یک جوان بر رقبا خود پیروز می شد، شاه را می کشت، با زن او ازدواج می کرد، و به شاهی می رسید. در دوره ی مادر سالاری، مقام شاهی از پدر به پسر منتقل نمی شد، بلکه از طریق زن شاه به جوانی غریبه می رسید.

۲-ب - چرا شاه را می کشتند؟

بومیان ایران توجه ی مخصوصی به طبیعت داشتند. زیرا زندگی و بقای آن ها بستگی به غذاهایی داشت که از طبیعت به دست می آوردند. جانوری که شکار می کردند، میوه ای که از درخت می چیدند، گندمی که می کاشتند، و یا دامی که می پروراندند، همه و همه، دستخوش نیروهای طبیعت بودند. در دوره ی مادر سالاری معتقد بودند که شاهان دارای نیروی جادویی اند و خدای باروری و برکت در آن ها حلول کرده است. خدای باروری و برکت باعث می شد تا درختان و گیاهان به بار بنشینند و دام ها و چهارپایان بچه بزایند. مرگ و زندگی قبیله به وجود شاه و خدایی که در او حلول کرده بود بستگی داشت. شاه نمی بایست پیر می شد، زیرا کالبد پیر شاه موجب می شد تا آن روح مقدس باروری و برکت آزار ببیند. برای جلوگیری از این فاجعه، شاه پیر را می کشتند و پسر جوانی را به جای او شاه می کردند تا آن روح یزدانی و آن نیروی جادویی از کالبد فرسوده ی شاه پیر به کالبد تازه ی شاه جوان منتقل شود. مقام شاهی مقام پر مخاطره ای بود. زیرا شاه جوان نیز به تدریج پیر می شد و به دست جوان دیگری کشته می شد و این چرخه ی شاه کشی تکرار می گشت.

۲-ج - آیین شاه کشی و عقده ی اودیپ

گاهی به جای جوانی غریبه، پسر خود پادشاه، پدر را می کشت و تاج شاهی بر سر می نهاد و با

زن پادشاه که مادرش بود ازدواج می کرد. در این جاست که عقده ی اودیپ و آیین مقدس شاه کشتی با هم ترکیب می شوند. در عقده ی اودیپ، پسر که در آغوش مادر از پستان او شیر می خورد، دلبسته ی مادر می شود و از پدر که کام های سرکش او را سرکوب می کند متنفر می گردد. به تدریج، عشق به مادر در کودک شدت می یابد و دشمنی با پدر و کشتن پدر، آرزوی پسر می شود. در اینجا مثلث مقدس «ملکه - پسر جوان - شاه پیر» با مثلث عاشقانه ی «مادر - پسر جوان - پدر پیر» در هم می آمیزد

۳ - نکته ی سوم: باکره بودن زن شوهر دار

در چهار داستان از این پنج داستان، زن با آن که شوهر دارد اما با شوهر خود همبستر نمی شود و همچنان باکره می ماند. این از نظر روانشناسی بسیار اهمیت دارد. پسر به مادرش به شدت عشق می ورزد و از پدرش به شدت متنفر است. پسر آرزو می کند که مادرش با پدرش جماع نکند و «باکره» بماند. این آرزوی محال را هنرمند ایرانی از عالم خیالبافی های جنسی به داخل منظومه های خود برون افکنی کرده است و یکی از عجیب ترین پدیده های هنری جهان را به وجود آورده است. این پدیده ی عجیب، همانا «باکره بودن زنان شوهر دار» در منظومه های عاشقانه ی ادبیات فارسی است. برای آن که مادر باکره بماند، پدر باید آلت تناسلی خود را از دست بدهد. پسر ناخود آگاه آرزو می کند پدرش عنین شود تا نتواند با مادر جماع کند. به عنوان مثال، در منظومه ی ویس و رامین، موبد منیکان، شوهر ویس، آلت تناسلی خود را از دست می دهد و عنین می شود. تنها یک مورد استثنا در این منظومه ها دیده می شود و آن سودابه زن کیکاووس است که باکره نیست و با کیکاووس که پدر سیاوش باشد جماع کرده است و از این رو به صورت زن لکاته ای نشان داده شده است که قابل عشق ورزی نیست و سیاوش او را از خود می راند. ویس، زلیخا، شیرین، و لیلی که به شوهران خود راه نمی دهند به صورت زنان اثیری و سودابه که باکره نمانده است و با شوهرش جماع کرده است به صورت زنی لکاته به تصویر کشیده شده است. در مثلث اودیپی «مادر - پسر - پدر»، مادری که به پدر راه بدهد لکاته ای بیش نیست و مادری که «باکره» بماند به مقام والای زن اثیری ارتقا می یابد. در این جا پنج شاهد مثال میآوریم:

۳ - الف - ویس و رامین

در منظومه ی ویس و رامین، ویس ابتدا با ویرو، برادر خود، ازدواج می کند. اما در شب زفاف، عروس دچار عادت ماهیانه می شود و داماد نمی تواند با عروس همبستر شود و عروس همچنان باکره می ماند. سپس، موبد منیکان، شاه ایران، به قلعه ی آنها حمله می کند و ویس را با خود می برد و با او عروسی می کند. اما دایه ی ویس طلسمی درست می کند و شاه پیر را دچار ناتوانی جنسی می کند و شاه پیر برای همیشه آلت تناسلی خود را از دست می دهد. ویس با آن که دوبار شوهر کرده است، ماهنوز مانند دختران شوهر باکره مانده است. نه ویرو، شوهر اول او، و نه موبد منیکان، شوهر دوم او، هیچ کدام نتوانسته اند از او کام بگیرند. به گفته ی فخرالدین اسعد گرگانی:

همان دو شوی کرده، ویس بت روی به «مهر دختری» مانده چو بی شوی
نه موبد کام از او دیده، نه ویرو جهان بنگر چه بازی کرد با او

در این جا، «مهر دختری» سمبول پرده ی بکارت ویس است که شوهران ویس نتوانسته اند آن را پاره کنند و ویس همچنان باکره مانده است.

۳ - ب - زلیخا و یوسف

در منظومه ی زلیخا و یوسف، زلیخا را به عزیز مصر می دهند. در شب زفاف، داماد می خواهد به سوی «حقه ی سر به مهر» زلیخا دستی ببرد و «قفل» زلیخا را بشکند، اما زلیخا به او راه نمی دهد. به گفته ی جامی:

نه خازن برده سوی «حقه» دستی نه خاین داده «قفلش» را شکستی

در این جا، «حقه» و «قفل» سمبول آلت تناسلی زنانه است. منظور از دست بردن به حقه و شکستن

قفل همانا عمل جماع جنسی شوهر با زن است. جز عزیز مصر، کس دیگری زلیخا را ندیده است و او نیز نتوانسته است که «غنچه ی باغ زلیخا» را بچیند و زلیخا همچنان باکره مانده است. **بگفتا جز عزیزم کس ندیده است ولی او، غنچه ی باغم نچیده است.**

۳ - ج - شیرین و خسرو

در منظومه ی شیرین و خسرو، شبی خسرو از شیرین طلب وصل می کند. اما شیرین از همخوابگی با شاه امتناع می کند. به گفته ی نظامی:

**لبش بوسید و گفت ای من غلامت
هر آنچ از عمر پیشی رفت، گو رو**

اما شیرین «حلوای شیرینش» را به خسرو پرویز نمی دهد:

**نناید کز سر شیرین زبانی
اگر نازی کنم مقصود آن است
خورد «حلوای شیرین» رایگانی
که در گرمی شکر خوردن زیان است
مجوی آبی که آبم را بریزد
مخواه آن کام کز من بر نخیزد**

در این جا، «حلوای شیرین» سمبول آلت تناسلی زنانه است که شیرین آن را به خسرو پرویز نمی دهد. شیرین تا زمانی که فرهاد زنده بود، باکره می ماند و با شاه ایران همبستر نمی شود.

۴ - د - لیلی و مجنون

در منظومه ی لیلی و مجنون، ابن السلام با لیلی عروسی می کند. در شب زفاف داماد می خواهد دستی به «رطب» عروس بکشد و با او همبستر شود. به گفته ی نظامی:

**داماد نشاط مند برخواست
با نخل رطب چو گشت گستاخ
از بهر عروس محمل آراست
دستی به رطب کشید بر شاخ**

اما لیلی سیلی سختی به گوش داماد می زند و داماد را به زمین می اندازد

**زان نخل رونده خورد خواری
لیلی ش طپانچه ای چنان زد
کو درد نخفت روزگاری
کفتاده چو مرده مرد به خود**

لیلی به شوهرش می گوید حتی اگر با شمشیر خون مرا بریزی به مقصود خود نخواهی رسید و نمی توانی پرده ی بکارت مرا پاره کنی.

**گفت ار دگر این عمل نمایی
سوگند به آفریدگارم
از خویشتن و ز من بر آبی
کاراست به صنع خود نگارم
ور تیغ تو خون من بریزد
کز من غرض تو بر نخیزد**

لیلی گرچه شوهر دارد اما همچنان مانند دوشیزگان باکره مانده است و «گنج گهرش» در به مهر و «غنچه ی باغش» سر به مهر است. لیلی در پیامی به مجنون در باره ی رابطه زناشویی خود با شوهرش می گوید:

**وان جفته نهاده گر چه جفت است
من سوده، ولی درم نسوده است
سر با سر من شبی نخفته است
المماس ککش نیازموده است
چون غنچه ی باغ سر به مهر است
«گنج گهرم» که در به مهر است**

در این جا، مقصود از «گنج گهر» و «رطب» همانا آلت تناسلی لیلی است که شوهر او نتوانسته است به آن دسترسی پیدا کند و لیلی همچنان باکره مانده است.

۳ - ه - سودابه و سیاوش

در منظومه ی سودابه و سیاوش، سودابه باکره نمانده است و با کیکاووس، پدر سیاوش جماع کرده است. به خاطر این گناه نابخشودنی، سودابه به صورت زن لکاته ای تصویر شده است که قابل عشق ورزی نیست و سیاوش او را از خود می راند.

همان طور که در این پنج نمونه دیدید، سومین پیش شرط یک عشق آتشین آن است که حتما زن باید باکره باشد و با شوهرش همبستر نشده باشد. ما بندرت به موردی برمیخوریم که این رابطه در آن معکوس شده باشد: یعنی زن بدون پرده ی بکارت باشد. همیشه زن، باکره است و نگذاشته است که

شوهرش از او کام بگیرد. اگر غیر از این باشد، زن به صورت لکاته ای هوسباز به تصویر کشیده می شود. به عقیده ی ما این موضوع مستقیماً با ضمیر ناخود آگاه شاعر منظومه سرای ایرانی و عقده ی اودیپ او سر و کار دارد. شاعر ناخود آگاه آرزو می کند مادرش با پدرش جماع نکند و «باکره» بماند. این «مادر باکره» یکی از ویژگی های اعجاب آور ادبیات عاشقانه ی فارسی است. اما در عالم واقع، مادر نمی تواند باکره بماند و علی رغم میل پسر با پدر همبستر می شود. پسر جوان که اکنون شاعری منظومه سراست از این «خیانت» مادر انتقام می گیرد و او را مانند سودابه به صورت لکاته ای هوسباز تصویر می نماید. او در عوض از مادری که به پسر «خیانت» نکرده است و با پدر همبستر نشده است تجلیل می کند و او را به عرش اعلا می برد و مادر خود را به صورت ویس، زلیخا، شیرین، و یا لیلی تصویر می نماید. اما هردوی این زنها یعنی زن لکاته و زن اثیری، جلوه های مختلف یک ذات واحدند و هر دو در حقیقت سمبول و نماد و مظهر مادر شاعر اند. این معجون «زن اثیری - زن لکاته» یکی از نتایج عقده ی اودیپ در ضمیر ناخود آگاه شاعران منظومه سرای ادبیات فارسی است. مادر اگر به پدر راه بدهد می شود لکاته و اگر راه ندهد می شود اثیری.

۴ - نکته ی چهارم: سرانجام عشق ممنوعه: وصال یا هجران ابدی

تا اینجا دیدیم که زن باکره ی پادشاه، عاشق پسر جوانی است و داستان بر محور یک مثلث عشقی می چرخد. حالا می خواهیم ببینیم که سرانجام این عشق ممنوع بین زن پادشاه و پسر جوان به کجا می کشد و آیا دو دلدا به وصال هم می رسند و یا آن که به فراق ابدی دچار می آردند. در دو منظومه از این پنج منظومه، یعنی در ویس و رامین، و زلیخا و یوسف، داستان با مرگ شوهر پیر و ازدواج بیوه ی باکره با پسر جوان یعنی با وصال عاشق و معشوق به پایان می رسد. در سه منظومه دیگر، یعنی در سودابه و سیاوش، شیرین و خسرو، و لیلی و مجنون، داستان با مرگ پسر جوان و با فراق ابدی عاشق و معشوق به انتها می رسد. این موضوع از نظر روان شناسی و اسطوره شناسی، دارای معنای مخصوصی است که در زیر به آن می پردازیم:

۴-الف - ویس و رامین

در داستان ویس و رامین، شوهر پیر ویس در یکی از لشکر کشی های خود به دست گرازی کشته می شود. به گفته ی گرگانی:

ز تندی همچو پیلی شرز به جست	گرازی زان یکی گوشه برون جست
دریده گشت جای مهر و کینه	درید از ناف او تا زیر سینه
سپه شد روزگار نیک خواهان	سر آمد روزگار شاه شاهان

بعد از مرگ شاه، ملکه ی بیوه با رامین ازدواج می کند و رامین به جای شاه پیر بر تخت شاهی می نشیند. رامین، «ڈر پر بهای» ویس را می سفند و از زن باکره که به شوهر خود کام نداده است، کام می گیرد:

«کلید کام» در «قفل خوشی» کرد	چو در میدان شادی سرکشی کرد
بکرد آن پارسا، ناپارسا را	بسفت آن «ڈر نغز پر بها» را
نشانه بود و تیرش هردو پر خون	چو «تیر» از «زخمگاه» آهیخت بیرون
بجز خوشی و کام دل نراندند	از آن پس همچنان دو مه بماندند

در اینجا، مثلث عشقی به نفع پسر جوان حل و فصل می شود و هم ملکه و هم پسر جوان هردو زنده می مانند و ملکه به وصال پسر جوان می رسد. در اینجا، «کلید کام» سمبول آلت تناسلی مردانه و «قفل خوشی» سمبول آلت تناسل زنانه است. پسر جوان، احلیل خود را در مهیل مادر فرو می کند و عقده ی اودیپ با کشته شدن پدر و با جماع با مادر به نفع پسر جوان حل می شود.

در آیین مقدس شاه کشی سه شخصیت وجود دارد: یکی شاهی پیر که باید کشته شود، دیگری پسری جوان که شاه پیر را می کشد، و سرانجام ملکه ای که با قاتل شوهرش همخوابه و همبستر می شود. شاه پیر، موید منیکان است. پسر جوان، رامین است. زن پادشاه، ویس است. زن پادشاه عاشق

رامین است. رامین پس از مرگ شاه با ویس ازدواج می کند و تاج شاهی بر سر می نهد. آیین شاه کشتی با کشته شدن شاه پیر و با ازدواج پسر جوان با ملکه ی بیوه و با به تخت نشستن رامین به نفع پسر جوان حل می شود.

۴-ب - زلیخا و یوسف

در داستان زلیخا و یوسف، سرانجام، عزیز مصر، شوهر پیر زلیخا، به مرگ طبیعی می میرد. ملکه ی بیوه با یوسف ازدواج می کند و یوسف به جای شاه پیر بر تخت شاهی می نشیند. یوسف، «گوهر ناسفته ی» زلیخا را می سفتد و از زن باکره که به شوهر خود کام نداده است، کام می گیرد. در شب زفاف، یوسف به زلیخا می گوید چگونه با آن که زن شوهر داری بوده ای هنوز باکره مانده ای: **بدو گفت این «گهر» ناسفته چون ماند؟ گل از باد سحر نشکفته چون ماند؟** زلیخا می گوید:

بگفتا جز عزیزم کس ندیده است ولی او غنچه ی باغم نچیده است

یوسف سرانجام غنچه ی نشکفته ی زلیخا را می چیند:

چو یوسف «گوهر ناسفته» را دید ز باغش غنچه ی نشکفته را چید

در این جا، مثلث عشقی به نفع پسر جوان حل و فصل می شود و هم ملکه و هم پسر جوان هردو زنده می مانند و ملکه به وصال پسر جوان می رسد. «گوهر ناسفته» سمبول آلت تناسلی زلیخا و «چیدن غنچه ی نشکفته» سمبول همآغوشی جنسی است. پسر جوان، تحلیل خود را در مهیل مادر فرو می کند و عقده ی اودیپ با کشته شدن پدر و با جماع با مادر به نفع پسر جوان حل می شود. از نظر مثلث آیین شاه کشتی، نقش شاه پیر را عزیز مصر بازی می کند. نقش پسر جوان را یوسف به عهده دارد. و نقش ملکه را زلیخا ایفا می نماید. زن پادشاه عاشق یوسف است. یوسف پس از مرگ شاه با زلیخا ازدواج می کند و بر تخت سلطنت تکیه می زند. آیین شاه کشتی با کشته شدن شاه پیر و با ازدواج پسر جوان با ملکه ی بیوه و با به تخت نشستن یوسف به نفع پسر جوان حل می شود.

۴-ج - شیرین و خسرو

در داستان شیرین و خسرو، شیرین به وصال فرهاد نمی رسد. فرهاد بر اثر توطئه ی خسرو پرویز کشته می شود. قضیه از این قرار است که خسرو پرویز، به دروغ خبر مرگ شیرین را به فرهاد می دهد:

سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد زبان بگشاد و خود را تنگ دل کرد

بر آورد از سر حسرت یکی باد که شیرین مرد و آگه نیست فرهاد

فرهاد نیز از شدت اندوه خود را از کوه به پایین پرت می کند و کشته می شود. در این داستان، مثلث عشقی به ضرر پسر جوان حل و فصل می شود. نکته ی مورد توجه آن است، که شیرین نیز در پایان داستان، خود را می کشد. در این جا، عشق ملکه به پسر جوان شکست می خورد و هردوی آن ها به نحوی می میرند و ملکه به فراق ابدی دچار می شود. عقده ی اودیپ با حذف پسر به نفع پدر حل می شود. آیین شاه کشتی با «جوان کشتی» به نفع شاه پیر فیصله می یابد.

در داستان شیرین و خسرو نیز مثلث معروف آیین شاه کشتی دیده می شود: خسرو پرویز نقش شاه را بازی می کند. شیرین، گرچه رسماً زن خسرو پرویز نیست، اما نقش ملکه را به عهده دارد. فرهاد نیز نقش پسر جوان را ایفا می نماید. فرهاد عاشق شیرین است. در این داستان نیز شاه کشته نمی شود و پسر جوان به وصال معشوقه نمی رسد. خسرو پرویز با فریب دادن فرهاد، باعث می شود تا فرهاد خودکشی کند. در این جا نیز آیین شاه کشتی به ضد خود تبدیل شده است. بعدها، خسرو پرویز به دست شیرویه، پسر خود، که عاشق شیرین، نامادری خود شده است کشته می شود. مثلث عاشقانه ی «خسرو پرویز - شیرویه - شیرین» یک مثلث فرویدی است: شیرویه، پدر خود را می کشد تا با شیرین که نقش مادر او را بازی می کند جماع کند. از طرف دیگر، پدر شیرویه، شاه است و با کشتن او آیین شاه کشتی اجرا می شود.

۴-د - سودابه و سیاوش

در داستان سودابه و سیاوش، سودابه به وصال سیاوش نمی رسد. سیاوش از درگاه کیکاووس رانده می شود و به توران می رود و در آن جا در اثر توطئه ای کشته می شود.

به ترکان بفرمود کاندز دهید	در این دشت کشتی به خون برنهد
کنیدش به خنجر سر از تن جدا	به شخی که هرگز نروید گیاه
بریزید خونسش بر آن گرم خاک	بمانید دیر و مدارید باک
یکی تشت بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین تنش

در اینجا نیز، مثلث عشقی به ضرر پسر جوان حل و فصل می شود. طرفه آن که، سودابه نیز، بعد ها به دست رستم کشته می شود. در این داستان، عشق ملکه به پسر جوان شکست می خورد و هردوی آن ها به نحوی می میرند و ملکه به فراق ابدی دچار می شود.

در داستان سودابه و سیاوش، نیز سه شخصیت آیین شاه کشتی دیده می شوند: کاووس شاه پیر، سودابه ملکه ی هوسباز، و سیاوش پسر جوان. سودابه عاشق سیاوش است. اما در این داستان و داستان قبلی و داستان بعدی، شاه پیر کشته نمی شود و پسر جوان به وصال ملکه نمی رسد. این پسر جوان است که به جای شاه پیر کشته می شود. کیکاووس، سیاوش را از دربار می راند و سیاوش به توران می رود و در آن جا کشته می شود. این چرخش مهم، نشانه ی آن است که در دوره ی پدشاهی، آیین شاه کشتی که یکی از رسوم دوره ی مادرسالاری بود از رواج افتاد و به صورت مراسم تشریفاتی و بی خطر میر نوروزی و مراسم کوسه برنشین در آمد. در این مراسم به جای شاه واقعی، یک نفر دیگر را برای مدت کوتاهی به جای خود به تخت شاهی می نشانند و سپس او را در مراسم شاه کشتی به جای شاه واقعی به قتل می رسانند. شاه موقتی در دوران کوتاه سلطنت خود از تمام مزایای شاهی برخوردار بود. و در عیش و نوش های شاهانه شرکت می کرد و تمام احترامات یک شاه واقعی در حق او رعایت می شد. او حتی حق داشت با زنان شاه واقعی همبستر شود. اما این دوران، چند روزی بیش نمی پایید و شاه موقت بلاگردان شاه واقعی می شد. در روزگار قدیم پیدا کردن کسی که حاضر باشد جان خود را فدای شاه کند آسان نبوده است. گاهی مجبور می شدند از میان زندانیان محکوم به مرگ، کسی را برای این کار پیدا کنند. تاج خاری بر سرش بگذارند. در کوچه ها و خیابان های شهر بگردانندش. شاه اش بخوانند. و سرانجام بر بالای تپه ای به دارش بکشند. بهر تقدیر، شاه واقعی دیگر توسط جوان مدعی شاهی به قتل نمی رسد و برعکس شاه، پسر جوان را می کشت و پسر کشتی جای پدر کشتی را گرفت. پسر با آن که به شدت از پدر متنفر بود ولی در مبارزه با او برسر تصاحب مادر شکست می خورد و به جای آغوش گرم مادر می بایست در آغوش سرد خاک جای بگیرد و به جای وصال به فراق ابدی دچار شود.

۴- لیلی و مجنون

در داستان لیلی و مجنون، لیلی به وصال مجنون نمی رسد و لیلی باکره از دنیا می رود:

لیلی که چراغ دلبران بود	رنج خود و گنج دیگران بود
گنجی که کشیده بود ماری	از حلقه ی بگرد او حصاری
سودای دلش بسر در آمد	سرسام سرش به دل بر آمد
گرمای تموز ژاله را برد	باد آمد و برگ لاله را برد
مجنون بعد از آگاه شدن از مرگ لیلی، بر سر مزار او می رود و در آن جا می میرد:	
کز حادثه ی وفات آن ماه	چون قیس شکسته دل شد آگاه
گریان شد و تلخ تلخ بگریست	بی گریه ی تلخ در جهان کیست
این گفت و نهاد بر زمین سر	آن تربت را گرفت در بر
چون تربت دوست در بر آورد	ای دوست بگفت و جان بر آورد

در اینجا نیز، مثلث عشقی به ضرر پسر جوان حل و فصل می شود. در این داستان، عشق ملکه به پسر جوان شکست می خورد و هردوی آن ها به نحوی می میرند و ملکه به فراق ابدی دچار می شود. در داستان لیلی و مجنون، ابن سلام، شوهر لیلی، نقش پادشاه پیر را بازی می کند. لیلی ملکه ای است که عاشق پسر جوانی به نام مجنون است. مثلث عاشقانه ی «ابن سلام - لیلی - مجنون»

بسیار شبیه به مثلث مقدس «شاه – ملکه – پسر جوان» است. در این داستان نیز شاه کشته نمی شود و به جای او پسر جوان می میرد و به وصال ملکه نمی رسد.

نتیجه گیری

در این مقاله پنج منظومه ی عاشقانه ی ادبیات فارسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و نشان دادیم که این داستان ها از نظر اسطوره شناسی از آیین «شاه کشی» و از نظر روانشناسی از عقده ی اودیپ سرچشمه گرفته اند.

virgin.vnf
abbas.ahmadi@mailcity.com